

«زن و مطالعات خانواده»

سال دوم - شماره ۷ - بهار ۱۳۸۹

ص ص ۸۱-۶۱

بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر متنبی و سعدی

دکتر علی دهقان^۱

فاطمه سلیمی^۲

رقیه زارعی^۳

چکیده

سیمای «زن» در آثار ادبی جلوه روشن‌تری دارد. از این رو شعر یکی از زمینه‌های تحقیقی در باره‌ی زن به شمار می‌آید. بررسی شعر، می‌تواند فرایند دگرگونی سیمای زن را در سیر تاریخی نشان دهد. آثار متنبی و سعدی در شعر کلاسیک فارسی و عربی با شگردهای هنری و موضوعات مشابه، داده‌ها و شواهد سودمندی در این زمینه دارند. هدف این تحقیق، بررسی تطبیقی سیمای زن در آثار متنبی و سعدی با روش کتابخانه‌ای می‌باشد. پژوهش حاضر واقعیت‌های مربوط به جایگاه زن را در شعر سعدی و متنبی نشان می‌دهد زیرا آنها در توصیف از جامعه، به مقایسه و تکریم یا تحقیر مردان و زنان عصر خود پرداخته‌اند. هریک شخصیت زن را در نقش مادری، خواهری و معشوقگی در جامعه خود تعریف، صفات مثبت و منفی مانند مهر و کین، عشق و نفرت، وفا و مکر زنان را در اشعارشان توصیف کرده‌اند. با وصف جمال زن، الگوهای زیبایی زن را در عصر خود به تصویر کشیده‌اند و با این توصیفات، تشبیهات زیبایی ساخته‌اند. دیدگاه متنبی و سعدی در باره زن تفاوت اساسی با هم ندارد. توصیفات گسترده و عمیق‌تر سعدی از سیمای زن، نشان می‌دهد که در نظر او زن در زندگی نقش مهمی دارد، ولی بسامد پایین اشعار متنبی در این باره، نشانه کم‌توجهی او به زن است.

واژگان کلیدی: زن، متنبی، سعدی، شعر، مرد، سیمای.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

E- mail: aaadehghan@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

۳- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

مقدمه

سعدی مانند متنبی در تمام موضوعات شعری زمان خویش از مدح و وصف، زهد و تحقیق و عشق و عرفان گرفته تا حماسه و رثا و حتی هجو و هزل، هنرنمایی کرده است. وی اشعار متنبی و شاعران حماسه را خوانده و از آن‌ها چیزهای بسیاری در خاطر داشته و اندیشه‌ها و دردهای خود را به زبان متنبی و بختری بیان کرده است (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۴۴). او از متنبی تأثیر زیادی پذیرفته است. دیدگاه‌های مشترک میان این دو شاعر در مورد مسائل مختلف گویای این واقعیت است.

دنیایی که سعدی در اشعار خود ساخته، تصویر درست دنیای واقعی است با همه فراز و نشیب‌ها و با همه غرایب و عجایب. این دنیا را سعدی نیافریده، بلکه دیده و درست وصف کرده است. این دنیا دنیای عصر اوست (همان: ۳۸۴). سعدی شاعر واقعی است، مخصوصاً شاعر آدمیت است. آن‌چه که در اشعار متنبی هم به چشم می‌خورد، یعنی عنصر انسانی، در سرتاسر دیوان او پراکنده است (آربری، ۱۳۸۴: ۲۱). حضور «زن» تصویر عنصر انسان را در آثار این دو شاعر کامل می‌کند. در اشعار سعدی و متنبی صفات زنان آن‌چنان ترسیم شده است که می‌تواند بیانگر واقعیات زندگی دوران آن دو باشد. آن‌ها در توصیف از جامعه، آگاهانه یا ناخودآگاه، به تکریم یا تحقیر مردان و زنان عصر خود پرداخته‌اند و در این رهگذر سهم زنان بیش‌تر از مردان بوده است.

سعدی و متنبی (۳۵۴-۳۰۳) در ایام کودکی از نعمت یکی از والدین محروم بوده‌اند. متنبی مادر و سعدی پدر خود را از دست داده بود. متنبی تحت تربیت جدّه مادریش قرار داشته و سعدی با تربیت جدّه مادریش بزرگ شده بود.

در آثار سعدی چه نظم و چه نثر به نقش خانوادگی اعضای خانواده، مادر، همسر و روابط زن و مرد اشاره شده است. سعدی مادر را یک نعمت الهی می‌داند. به طور کلی «در جهان سعدی زن مقامی دارد خاص، اگرچه برخی آرای او درباره زن، گاه مقبول نمی‌نماید. زن یکدل و پارسا و خوش منش نه تنها همسر خود را در بهشت دارد بلکه مرد درویش را به بزرگی‌ها تواند رساند. آن‌جا که پاکدامنی باشد و آمیزگاری، در زشتی و زیبایی زن نباید چندان نگرست. اما زن بی‌حفاظ کسی را مباد. در کانون خانواده، سازگاری و گذشت و تحمل شرط بقای آن است». (یوسفی، ۱۳۶۳: ۲۹). سعدی در باره جایگاه زن و مرد سخن زیادی گفته است و معیارهایی برای برتری آن دو بر همدیگر ارائه کرده است که مقایسه مقام زن و مرد را در اجتماع و نیز نسبت به هم آسان می‌کند.

از حکایت‌های سعدی آن‌چه به درستی مشهود است، پذیرفتن اصل برتری مرد بر زن است. اما او زنانی را که اهل عبادت و اطاعت هستند از مردان ناپرهیزگار، برتر می‌داند. وی هم‌چنین پس از برشمردن چند خصوصیت که درعرف جامعه مختص مردان است و نسبت دادن آن خصوصیات به زنان، آن‌ها را بر مردان ترجیح می‌دهد.

در شعر سعدی و متنی جایی که شخصیت زن به عنوان یک معشوقه وصف می‌شود، در مواردی نسبت به هم مشابه و در مواردی متفاوت است. در شعر فارسی برای معشوق صفات زیادی از جمله، جفاکاری، نامهربانی، پیمان‌شکنی، هرجایی بودن و آشوبگری و فتنه‌گری ذکر شده است ریشه غالب آن-ها به نهادهای اجتماعی و اوضاع و احوال جامعه ایرانی در طول تاریخ مربوط می‌شود که قدرت و ریاست هر روز دست به دست می‌شد و با هیچ کس وفا نمی‌کرد و یا زن در دوران مدرسالاری در مراسم باروری زمین هر سال با پهلوانی وصلت می‌کرد و سپس او را می‌کشت و خونس را بر مزارع می‌پاشید (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۶۵). حافظ می‌گوید:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است

در آثار منظوم گذشته زنان از لحاظ رتبه و مقام، در سه دسته عمده قرار می‌گیرند. زن در ادبیات حماسی مقام شایسته‌ای دارد، در ادبیات تعلیمی جز حقارت و اهانت جایگاه دیگری نصیب او نمی‌شود و در ادبیات غنایی دلربایی زن، چهره آرمانی را از او به نمایش می‌گذارد (ستاری، ۱۳۷۵: ۵۶ نقل به مضمون).

زن در شعر عربی در اجتماع حضور دارد. به جز در غزل‌های عذرائی یا همان شهری که «در آن به عشق خیالی پرداخته می‌شود و این نوع در ادبیات عربی کم است زیرا محیط زندگی عرب اقتضا می‌کند که زن در آن نقش حقیقی داشته باشد» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۴۹). از این رو متنی در دیوان اشعار خود از مادر، جدّه مادریش، خواهر، زنان وزرا و امرای بزرگ عصر خود و نیز از صفات زنان و مادران جامعه زمانش سخن گفته است.

شعر سعدی در مورد زن، در مقایسه با متنی بسیار زیاد است. چون این مقاله به مقایسه‌ی دیدگاه‌ها و نظرات مشترک این دو شاعر در باره‌ی شخصیت زن می‌پردازد، به ذکر نمونه‌هایی چند از اشعار سعدی در این باره بسنده شده، از ذکر اشعار دیگر سعدی (در باره زن) که خارج از موارد مشترک می‌باشد، خودداری شده است. بی‌وفایی، کینه و دشمنی، راست‌گویی، حجاب، آرایش، زیورآلات، جوانمردی و توصیف چهره و اندام و قد و قامت زن، تشبیه او به آهو، خورشید، ماه و گل از جمله موضوعات مشترک میان دو شاعر درباره زن هست که در محورهای عمده‌ی مقام زن، صفات پسندیده‌ی زنان، صفات ناپسند زنان، زیبایی زنان (با چهار عنوان کلی و زیر مجموعه‌های لازم هر یک) در این مقاله بررسی و شواهد لازم آن‌ها ارائه می‌شود.

درباره پیشینه این تحقیق باید یادآوری کرد که درباره سیمای زن در شعر متنی تاکنون تحقیق مستقلی انجام نگرفته است. اما در شعر سعدی سه تحقیق سودمند منتشر شده است. نخست مقاله

«اهمیت نیروی جنسی در زندگی زناشویی از دید سعدی» از جلال خالقی مطلق در فصلنامه ایران شناسی سال پنجم (بی تا)، که نظر سعدی به زن را از دیدگاه جنسی بررسی کرده است. دوم اشاره کلی استاد غلامحسین یوسفی است در مقدمه بوستان که خود تصحیح و شرح کرده‌اند (۱۳۶۸)، انتشارات خوارزمی) و سومین تحقیق در این زمینه مقاله خانم جمیله کدیور است با عنوان «زن در نگاه سعدی» که جایگاه زن را در بوستان و گلستان بررسی می‌کند. اما تحقیق حاضر سیمای زن را در کلیات سعدی مطالعه کرده، آن را با نگاه متنبی به زن مقایسه می‌نماید.

هدف اصلی این تحقیق، شناختن جایگاه و سیمای زن در تاریخ گذشته ایران در مقایسه با جامعه عرب از روزه دید دو شاعر بزرگ ادبیات عربی و فارسی است. از این رو تفاوت‌ها و تشابهاتی که در نگاه متنبی و سعدی نسبت به شخصیت زن وجود دارد، در این تحقیق مطالعه می‌شود.

- در ترجمه ابیات متنبی از «دیوان متنبی شرح ابی البقاء عکبری» استفاده شده و ابیات سعدی از «کلیات سعدی به تصحیح بهاءالدین خرمشاهی» و نیز از بوستان تصحیح شادروان دکتر یوسفی استخراج شده است. برای مشخص کردن مأخذ ابیات نشانه‌های زیر به کار رفته است. عدد پس از میز شماره صفحه مأخذ را نشان می‌دهد. مثال: (ب/۴۹) یعنی بوستان صفحه ۴۹. ب: بوستان سعدی دکتر یوسفی، ت: ترجمه و تحلیل دیوان متنبی از منوچهریان، ج: چکامه های متنبی تألیف آربری، د: دیوان متنبی شرح العکبری، ک: کلیات سعدی به تصحیح استاد خرمشاهی.

۱) مقام و پایگاه زن

۱-۱) زن و مرد

حضور زن در جامعه، در نقش مادری و معشوقگی، در ادبیات بازتاب گسترده‌ای دارد و از این دیدگاه گاهی بر مرد برتری یافته است. اگر چه ادبیات فارسی و عربی، ادبیات مردانه است اما شاعران گاه به ناچار و از روی بی میلی، در برابر زنانی که در طول تاریخ برتری خود را ثابت کرده‌اند، زبان به تحسین گشوده‌اند. به گفته متنبی مؤنث بودن عیب نیست، چنان که نه مؤنث بودن نام «شمس» برای خورشید عیب است و نه مذکر بودن نام «هلال» برای ماه افتخار^۱. درباره زن ممدوح نیز می‌گوید اگر چه او زن آفریده شده، ولی چنان بزرگووار آفریده شده که پندار و کردارش زنانه نیست^۲. متنبی زنان ممدوح خود را به خاطر ویژگی‌های والای انسانی برتر از مردان معرفی می‌کند^۳.

موارد بسیاری در اشعار سعدی وجود دارد که مرد را برتر از زن معرفی کرده است و این از لحاظ جامعه‌شناسی، به دیدگاه عامه مردم روزگار سعدی بر می‌گردد. اما شواهدی هم وجود دارد که او زن را برتر معرفی می‌کند^۴. در داستانی از جوانمردی دختر حاتم طایی می‌گوید که در هنگام شکست خوردن قبیله‌اش به حرمت پدر او را نکشتند. ولی او راضی نشد خود زنده بماند و افراد قبیله‌اش کشته شوند و بدین ترتیب آن‌ها را نیز از مرگ نجات داد^۵.

۲-۱) زنان در جنگ

در طول تاریخ زنان بسیاری در میدان‌ها دوشادوش مردان جنگیده و مقاومت کرده‌اند. «هر چند اسلام با حضور زنان به عنوان رزمنده مخالف است، اما در مواردی که این اقدام به منظور دفاع از جان خویش یا دفاع از وجود مبارک پیامبر اسلام (ص) انجام می‌گرفته، مخالفتی ابراز نشده است» (آذرنوش و همکار، ۱۳۸۸: ۷۵). حضور زن در جنگ به دو صورت بوده است: یا خود فعالانه و همراه مردان شرکت داشتند یا به همراهی خانواده‌های مبارزان در کجاوه‌ها بودند. این زنان در صورت پیروزی عزت و احترام داشتند و در صورت شکست اسیر می‌شدند. متنی حضور زنان را در میدان جنگ وصف کرده است. آن‌ها در حالی که از روی خون کشتگان میدان می‌گذرند، به دلیل پیروزی مبارزان آسیمی ندیده‌اند.^۶ چنان که گفته شد، در احکام اسلامی جنگیدن برای زنان واجب نیست. این موضوع باعث حقارت زن در برابر کرامت مرد نمی‌شود، اما در عرف اجتماعی و در ادبیات فارسی بر ضعف و حقارت زنان دلالت می‌کند. بدین‌گونه که جنگیدن با دشمنان از افتخارات مردان است و مردی که توانایی جنگیدن ندارد، باید حقارت زنانگی را تحمل کند.^۷ انعکاس این مسأله در آثار سعدی بیش‌تر است. سعدی مردان ناتوان در جنگیدن را با زنان مقایسه کرده است. البته متنی در هجو افراد مورد نظرش چنین موردی را بیان نکرده است. حال زیبا رویانی که در میدان جنگ مورد حمله قرار گرفته و سر برهنه و پا برهنه، مضطرب و نگران به این طرف و آن طرف می‌رفتند و دست آخر اسیر می‌شدند، برای سعدی گران و ناخوشایند است.^۸

۳-۱) مقام مادری

مقام مادر، از مقدس‌ترین مفاهیمی است که در اشعار شاعران وجود دارد. متنی نیز با وجود این که در کودکی از نعمت مادر محروم بوده، هنگامی که به زندان می‌افتد، از مادر سخن به میان می‌آورد و از فراق او می‌نالند.^۹ برای مادر بزرگش که حق مادری بر او داشته، احترام زیادی قائل بوده، به او نیز همانند مادر ارج می‌گذاشت. زیرا پس از مرگ مادر، عهده دار تربیت متنی بوده است.^{۱۰} از دیدگاه سعدی مادر بسیار محترم است و به پاس زحمات بی‌منت او در دوران کودکی، باید قدر او را دانست. حکایت جوانی که زحمات مادر را فراموش کرده، شاید حکایت زندگی خود سعدی باشد که روزی بانگ بر او زده، دلش را آزرده و مادرش دوران کودکی و ضعف و نیاز او را برایش یادآوری کرد.^{۱۱} سعدی دشنام دادن به مادر را جایز نمی‌شمارد و از آن برحذر می‌دارد.^{۱۲} اما متنی در اشعار خود به دشنام دادن مادر خصم رغبت نشان می‌دهد. زمانی که به هجو عده‌ای از ناکسان روزگار خود (مانند وردان، فاتک، ابن کیغلیغ) می‌پردازد، برای بدنام کردن آن‌ها به سراغ مادر و زنتان می‌رود و از فسق و فجور آن‌ها سخن می‌گوید.^{۱۳}

یکی از وظایف مهم مادر، به دنیا آوردن فرزند می‌باشد که متنبی در تعدادی از ابیات خود به آن اشاره کرده است.^{۱۴} سعدی نیز به دنیا آوردن و پرورش فرزند را از نقش‌های مهم مادر می‌داند.^{۱۵}

۴-۱) نقش معشوقی

یکی از برجسته‌ترین نقش‌های زن، حضور او در مقام معشوقی است. از آن‌جا که مسأله هجران و وصال معشوق از مضامین پر بسامد موضوع عشق است، شاعران همواره از جدایی بین عاشق و معشوق داستان‌ها سروده‌اند و روزهای جدایی را طولانی‌ترین و بدترین روزها نامیده‌اند. متنبی تکرار روز وداع را آرزو کرده، از جدایی بی‌زاری می‌جوید.^{۱۶} «شب وصل» و «شب هجر» کنایه از کامیابی و ناکامی در وصال به معشوق است. متنبی این ناکامی را طولانی می‌داند.^{۱۷}

در غزلیات سعدی، دوری و جدایی از معشوق نتیجه سفر عاشق یا معشوق است. یا غالباً به دلیل ناز و بی‌اعتنایی معشوق، یا قهر و خشم، یا بریدن اوست. در این میان صبر و تحمل سعدی بسیار کم است، اما چاره‌ای جز آن ندارد. شب فراق، شبی دراز و دردناک است که گویی صبحی از پی آن نمی‌آید.^{۱۸} پس از ایام جدایی طولانی، زمان کوتاه وصال برای عاشق آرزومند و مشتاق، غنیمت است. وقتی وصال فرا می‌رسد دردها درمان شده و پزشک به کار نمی‌آید. اصولاً بیماری ناشی از جادوی چشم، خود زندگی بخش است.^{۱۹} در رسیدن به معشوق، ترس از رقیب، جان و دل عاشق را آزار می‌دهد.^{۲۰} سعدی نیز وصال را درمان می‌داند، اگرچه با ترس رقیب همراه باشد.^{۲۱}

۲) صفات پسندیده

۲-۱) پوشیدگی و باحجابی

متنبی و سعدی زنان را به رعایت حجاب دعوت کرده، زن پوشیده و باحجاب را ستوده‌اند و از بی-حجابی انتقاد کرده‌اند. به نظر آن‌ها حجاب از انحرافات اخلاقی زیادی جلوگیری می‌کند. (درباره نظر سعدی رجوع شود به ذیل شماره: ۲-۲). متنبی درباره زن محبوب می‌گوید: «تو هرگز ندیدی مردمان بر او چشم افکنند. پس آیا به دیدگان ستارگان در نظر کردن به او رشک بردی؟»^{۲۲} متنبی برای حجاب اهمیت زیادی قائل است.^{۲۳}

۲-۲) حیا و پاکدامنی

حیا به عنوان یکی از امتیازات زن، در ادبیات عرب و فارسی انعکاس گسترده‌ای دارد. متنبی زنان با شرم و حیا را پرهیزگار و با شکوه و هیبت توصیف می‌کند.^{۲۴} متنبی در رثای مادر سیف‌الدوله از ذکر ستر و عفاف او غافل نمی‌شود (رضایی و همکار، ۱۳۸۹: ۱۰۱) و پاکدامنی را به آب روان تشبیه می‌کند (همان:

۱۰۸). سعدی در بوستان، زنان را به داشتن حیا و پاکدامنی و حفظ آبرو توصیه می‌کند و بی‌حفاظی و روی خوش نشان دادن به نامحرم را از صفات منفی زنان بر می‌شمارد.^{۲۵}

سعدی معتقد است زن باحجاب زندگی را بر شوهرش بهشت می‌سازد، هم چنان که بی‌حجابی زن بر ضعف شوهرش دلالت می‌کند.^{۲۶} وی در حکایت‌های خود زنان را گاهی مستوره و گاهی سرپوشیدگان حرم نام می‌برد و از اصطلاحاتی چون مقنعه، معجر، روسری، نقاب و برقع استفاده می‌کند. او در بخش مواعظ، داستانی درباره ابراهیم خواص و ملاقات او با دختر ملک که به دیوانگی دچار شده بود نقل می‌کند. زمانی که ابراهیم خواص را پیش دختر بردند دختر، کنیزک را گفت: مقنعه را بیاور تا خود را بپوشم. (ک/۸۳۸، ۲۷۳)

۲-۳) رازداری و راست گفتاری

به نظر متنبی صفای زندگی خانوادگی بر راست‌گویی و رازداری زن وابسته است و از ناراستی زن بلاها بر می‌خیزد.^{۲۷} سعدی نیز بر راستی زن تأکید زیادی می‌کند.^{۲۸}

۲-۴) صداقت در دوستی و دشمنی

متنبی معتقد است اگر زنان عاشق شوند، عشقشان از مردان بیش‌تر است و زمانی که کینه و نفرت داشته باشند، کینه و نفرتشان از مردان بیش‌تر است.^{۲۹} زیرا آن‌ها در خلق و خوی از مردان دل‌نازک‌تر و در صبر و شکیبایی کمترند و قصد و هدفی ندارند.^{۳۰} سعدی عشق و دوستی واقعی زنان را هنگامی که پیوند زناشویی می‌بندند، قوی‌تر می‌داند. او در حکایتی، عروس را با وجود اخلاق بد داماد نسبت به او، باز هم عاشق واقعی معرفی می‌کند.^{۳۱}

۲-۵) مناعت و خویش‌داری

این ویژگی را که از صفات برتر زن به شمار می‌آید، متنبی با اصطلاح بخل و خست یاد می‌کند.^{۳۲} سعدی نیز همانند متنبی از بی‌توجهی معشوق و بخل‌ورزی او گله می‌کند و از معشوقه می‌خواهد نسبت به عاشق مهربان بوده، به او عنایت داشته باشد. در هر حال (در حال توجه و بی‌توجهی) دست از معشوقه بر نمی‌دارد.^{۳۳}

۳) صفات ناپسند

۳-۱) بی‌وفایی

وفاداری و پایبندی به اصول و آداب زندگی از جمله موارد اخلاقی است که رعایت آن از طرف زنان بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته است. اگر چه ممکن است، مردی این صفت را نداشته باشد اما قبح این امر، یعنی بی‌وفایی درباره زنان بیش‌تر و چشم‌گیرتر است. بی‌وفایی جزو ویژگی‌های لازم معشوق آرمانی بوده است و زنان خواص نیز به این صفت متهم بوده‌اند. اما در شعر به یکی از صفات دائمی زن تبدیل شده است. منتبئی معتقد است «اخلاق زنان، این‌چنین است (بی‌وفایی - کینه و دشمنی) و چه بسا هدایت‌گر به وسیله آن‌ها گمراه شود و راه درست به وسیله آن‌ها مخفی بماند».^{۳۴} این خصوصیت را جزو طبیعت زنان زیبا رو می‌داند.^{۳۵} سعدی هر جا که می‌خواهد برای بی‌وفایی مرد مثالی بیاورد او را به زن تشبیه می‌کند.^{۳۶}

۳-۲) حیل‌گری

بیش‌تر شاعران عرب و فارسی زبان در وصف دنیا و ویژگی‌های آن از مفاهیم مشترکی چون، عدم وفاداری، خیانت، مکر و حیل‌سخن گفته‌اند و در موارد بسیاری دنیای ناپایدار را به زن حیل‌گر تشبیه کرده‌اند.^{۳۷} منتبئی علاوه بر دنیا، مکر و حیل‌را جزو خلق و خوی زنان می‌داند.^{۳۸} سعدی همانند منتبئی دنیا را به زنی عشوه‌گر تشبیه کرده که وفادار نیست.^{۳۹} وی عنوان مادر را نیز به دنیا داده، ولی منتبئی این مضمون را به کار نبرده است.

۳-۳) زشت‌رویی

زیبایی‌چهره و خوب‌رویی از ویژگی‌های مورد توجه در مورد انسان‌ها، به ویژه زنان است. شرح «زیبایی»، وصف «زشتی» را به شعر وارد کرده، شاعران خصوصیات زشتی را نیز در ظاهر زنان وصف کرده‌اند. منتبئی زنان زشتی را که آرایش کرده و خود را زیبا می‌کنند به بزها تشبیه کرده است.^{۴۱} به گفته وی «زیورآلات برای زن زشت‌روی نه تنها سودی ندارد، بلکه سنگینی است و چه بسا زن زیبای بدون زیورآلات بهتر از زشت‌رویی است که مزین به زیورآلات باشد».^{۴۲} سعدی زنانی را که چهره زشت خود را پشت نقاب آرایش پنهان می‌کنند، مانند منتبئی می‌نکوهد.^{۴۳}

۴) زن و زیبایی

خالق زیبایی‌ها جمال‌پرستی را در وجود همه انسان‌ها سرشته است. این موضوع در کانون توجه شعرا و نویسندگان بوده است. منتبئی زیبایی دلفریب معشوق را به شیوه‌های گوناگون وصف می‌کند.^{۴۴} وی زیبایی حقیقی زن را در ورای زیورآلات می‌داند.^{۴۵} معیارهای زیبایی فیزیکی زن در نظر منتبئی و سعدی به اشکال گوناگون منعکس شده است.

۱-۴) قامت، ساق، تن، گردن، رخسار، لب، دندان و دهان

از جمله زیبایی‌های معشوقه داشتن اعتدال قامت^{۴۶}، رخساری زیبا^{۴۷}، لبانی سرخ^{۴۸}، دهان خوش آب و خوش بو^{۴۹}، دندان‌هایی مانند در^{۵۰} و ساق‌هایی^{۵۱} سیمین و درشت است که متنی هر مورد را به نیکی وصف کرده است. وی تن زیبا رویان را به درخشانی شمشیر تشبیه کرده است (رضایی و همکار، ۱۳۸۹: ۳۷۴) و چشم و گردن زیبا رویان را اسیرکننده دل و جگر می‌داند (همان: ۳۷۵).

بزرگان گفته‌اند، اندکی جمال به از بسیاری مال. گویند روی زیبا مرهم دل‌های خسته و کلید درهای بسته است (ک/۱۰۲) سعدی بهای نظر بر روی زیبا را با جان برابر می‌داند^{۵۲} وی شیرینی را از خواص لب دانسته،^{۵۳} و قیامت قامت را به سرو و بناگوش سفید را به شمس مانند کرده است.^{۵۴} متنی در اشعار خود از ساق دست معشوقه سخن گفته، اما سعدی به ساق پای معشوقه نظر داشته است.^{۵۵}

۲-۴) چشم

کرشمه‌های چشم به تیری تشبیه شده که بر قلب عاشق نفوذ می‌کند. در جهان شعر، مستی، کرشمه و غمّازی، شوخی، سحر، جادوگری، فتنه‌انگیزی و دلبری چشمان سیاه زن، صیاد و قاتل جان عاشقان است. متنی در باره سوز جادوی چشم گفته است «به خاطر چشم‌هایت و سحر و جادوی آن و سوزش عشق و محبتی که چشمانت آن را در من برانگیخت، عاشقت شدم و این عشق و علاقه به تو همه چیزم را از من گرفت و از من چیزی باقی نماند».^{۵۶} پلک چشم نیز برای متنی فتنه‌انگیز می‌نموده است.^{۵۷} سعدی نیز چشم معشوق را از جذابیت‌های او معرفی می‌کند و آن‌ها را فتنه‌گر، جادوگر و مست می‌خواند که با کرشمه‌هایش دل از عاشق می‌برد.^{۵۸}

۳-۴) گیسو

به گفته متنی گیسوی تابدار معشوق مانند کمندی عاشق بی‌چاره را گرفتار، یا به بوی خوش، او را مست می‌کند.^{۵۹} بوی خوش به خاطر هم‌نشینی با زلف زیبا شادمان است و کلاه خود (که مخصوص مردان است) بر این موقعیت حسرت می‌خورد.^{۶۰} سعدی سیاهی و درازی گیسوان معشوق را می‌ستاید. وسیاهی بافته‌های گیسوان فرو هشته، را به درازی شب بیماران تنها تشبیه می‌کند.^{۶۱}

۴-۴) رفتار و خرامیدن

راه رفتن با ناز و کرشمه یا خرامیدن با ناز و آدا، دل عاشق را اسیر و او را از خود بی خود می کند.^{۶۲} سعدی مانند متنبی معشوق را در حال راه رفتن با ناز و ادا توصیف کرده و او را مانند سرو باریک اندامی دانسته که در صحرا به ناز و دلبری می پردازد.^{۶۳}

۵-۴) زیبایی زنان در تشبیهات

۱-۵-۴) آهو

متنبی زیبایی طبیعی زنان بادیه را که از بزک استفاده نکرده اند، مانند زیبایی آهو می داند. هم چنین وی هرگاه می خواهد در بیتی زیبایی معشوق را وصف کند، از مظاهر زیبایی، دو یا سه تشبیه مختلف در کنار هم می آورد.^{۶۴} سعدی همانند متنبی هنگام وصف زیبایی معشوق، او را تشبیه به آهو می کند و علاوه بر زیبایی چشمان، بوی خوش او را همانند بوی خوش آهوی ختن می داند. اما متنبی، چشمان سیاه و اندام معشوق را به آهو نسبت داده است و از بوی آن مطلبی ذکر نکرده است.^{۶۵}

۲-۵-۴) خورشید و ماه

در ادبیات، برخی از پدیده های خلقت را نشانه و مظهر صفتها و ویژگی های خاصی دانسته اند. چنان که خورشید و ماه مظهر زیبایی چهره معشوق هستند. متنبی ابیات گوناگونی دارد که در آن زیبایی معشوق را به خورشید و ماه تشبیه کرده و گاهی چهره معشوق را از آن دو زیباتر می داند.^{۶۶} سعدی نیز چهره معشوق را در زیبایی به خورشید و ماه تشبیه کرده است.^{۶۷}

۳-۵-۴) گل

یکی از مظاهر زیبایی در اشعار شاعران، تشبیه معشوق به گل است که رنگ و بوی خوش و زیبایی را تداعی می کند. متنبی می گوید «زنان در زیر چادرهایشان به خاطر روشنایی، صفای رنگشان، بوی خوب و خوششان به مانند گل هایی هستند که هنوز شکوفه نداده اند».^{۶۸} سعدی علاوه بر تشبیه معشوق به گل، زیبایی و بوی خوش معشوقه را حتی از زیبایی و بوی گل بیش تر می داند.^{۶۹}

۶-۴) زینت و آرایش

یکی از تفاوت های زنان با مردان در آرایش و استفاده از وسایل زینتی است. رنگ کردن، خوشبو کردن، گردن بند، گوشواره و خلخال از وسایل آرایش زنان می باشد. از نظر دین مبین اسلام آرایش زن، فقط برای شوهر جایز می باشد. «زنی که خود را برای غیر شوهرش خوشبو و آرایش کند و از خانه بیرون رود، تا وقتی که مراجعت می کند مشمول لعنت خدا است» (هدایت خواه، ۱۳۷۴: ۲۰۰). به همین دلیل بسیاری از شاعران از جمله متنبی به این موضوع پرداخته و آرایش نکردن زنان را دلیل برتری آنها دانسته است. متنبی دلیل برتری زنان بادیه نشین را بر زنان شهری، نداشتن زیبایی عاریتی می داند.^{۷۰} زیرا

زیبایی شهرنشینان از راه آرایش به وجود آمده است ولی صحرانشینان را زیبایی است که با هیچ چیز آمیخته نشده.^{۷۱}

سعدی در قسمت مواعظ با تأسی به آیه‌ای، آرایش را جزو خصوصیات زنان می‌داند: «إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ» به درستی و راستی که زندگانی دنیا بازی است و بازی کار کودکان و زینت و آرایش کار زنان است (ک/۸۳۳) و خوش خویی زن را متمم آراستگی وی می‌داند.^{۷۲} او رسیدگی به وضع ظاهری و پوشیدن لباس‌های گران قیمت را به زنان نسبت داده و مردانی را که لباس‌های زینتی و قیمتی به تن می‌کنند با آن‌ها می‌سنجید.^{۷۳}

نتیجه‌گیری

حضور گسترده مرد در ادبیات کلاسیک فارسی و عربی عرصه را بر زن تنگ و نام او را کم رنگ کرده است. این گمنامی گاهی بر برتری مرد تعبیر شده است. تصویر مردانه از بسیاری از صفات انسان‌ها سبب شده که رفتار زنانه به درجه و مرتبه پایین تنزل یابد. در حالی که زن و مرد از نظر خلقت با هم تفاوت دارند. متنی می‌گوید: «مؤنث بودن برای زن عیب نیست و خلقت زنانه مانع رفتار بزرگوارانه و گردنبد، رادع کردار شجاعانه نیست». چنان که سعدی این نکته را با حکایت جوانمردی دختر حاتم طایی نشان می‌دهد. رفتار و صفات ویژه زنان برای مردان نقص تلقی می‌شود. متنی و سعدی هر دو آراستگی را مخصوص زن دانسته‌اند و مردانی را که خود را مانند زنان بیاریند، از دفع دشمن عاجز معرفی کرده‌اند. اما نقش‌های مادری، معشوقگی برای زنان مقام والایی را فراهم کرده است. در نظر آن‌ها مادر نعمت ارجمند است. معشوق، محبوب بوده، فراق او درد، و وصال او درمان است. به گفته سعدی همسر سازگار، خانه را به بهشت و ناسازگار آن را به دوزخ تبدیل می‌کند.

مسئله دیگر درباره‌ی صفات مشترک است که نقص آن‌ها هم در زن و هم مرد کاستی شمرده می‌شود. راستی و صداقت، حیا، مناعت، درست عهدی، زیبایی و مانند آن در همه انسان‌ها پسندیده است، اما نقش خانوادگی و محبوبیت زن، حساسیت و اهمیت این صفات را در او بیش‌تر می‌گرداند. متنی و سعدی مناعت و وقار، حجاب و عفاف زن را می‌ستایند، پاکدامنی را شکوه او می‌شناسند، رازداری و راستی را صفای زندگی می‌شمارند. به نظر هر دو شاعر، زن در عشق و دوستی و کینه و دشمنی از مرد ثابت قدم‌تر بوده، اما در برخی صفات ناروا از مرد پر آوازه‌تر است. متنی مکر و بی‌وفایی زن و پیمان‌شکنی زنان جوان را در رفتار دنیای ناپایدار تصویر کرده و در شعر سعدی دهر مکار در عشوگری به زن تشبیه شده است.

زن مظهر زیبایی در آفرینش است. علاوه بر زیبایی‌های روحی و عاطفی زن، شاعران اغلب زیبایی‌های هستی را در ظاهر او متجلی یافته‌اند. وصف قامت، تن، گردن، ساق، رخسار، لب و دندان زن در شعر متنبی و سعدی از این مقوله است. در نظر هر دو شاعر، چشم مست و سیاه زن، با غمّازی، ساحری، جادوگری، شوخی و دلبری، صیادی و قاتلی و فتنه انگیزی می‌کند. گیسوی تابدار و خوشبوی معشوق، کمند دل‌هاست و رفتار پرناز و خرام او آشوب جان‌هاست. متنبی و سعدی چشم و اندام زیبایی معشوق را به آهو، چهره درخشان او را به خورشید و ماه، رنگ و بوی و زیبایی وی را به گل مانند کرده‌اند. متنبی و سعدی زیبایی طبیعی را بهترین زینت برای زن دانسته‌اند و از این لحاظ آرایش تصنعی و نیز نمایش آراستگی را برای بیگانگان نپسندیده‌اند.

علی‌رغم هم‌سوئی دو شاعر در موضوع این مقاله، در مواردی نیز تفاوت‌هایی در نگاه آنان دیده می‌شود. در برخی از توصیفات سعدی بر متنبی پیشی گرفته است. متنبی بوی آهو و گل، سیاهی و درازی گیسو را توصیف نمی‌کند. در شعر متنبی ساق دست معشوق و در شعر سعدی ساق پای او وصف می‌شود. سعدی آرایش زن را ستوده، ولی متنبی نکوهیده است. متنبی دنیا را به مادر تشبیه نکرده، از همسر سخنی نمی‌گوید. سعدی برخلاف متنبی مردان ناتوان در جنگ را به زن مانند کرده است.

توصیف زن در شعر سعدی و متنبی گویای واقعیت‌های زندگی دوران آن‌هاست. سعدی معیارهایی برای برتری زن و مرد بر هم‌دیگر ارائه کرده است که غالباً از عرف یا نگاه عمومی جامعه بر می‌خیزد و یا از حکم دینی و عقیدتی بر می‌آید. آن‌ها گاهی منطق حقیقی برای ارزیابی مرتبه زن و مرد ارائه می‌کنند. از سخنان سعدی آن‌چه به درستی مشهود است، پذیرفتن اصل برتری مرد بر زن است اما او زنانی را که اهل عبادت و اطاعت هستند از مردان نا رهیزگار، برتر می‌داند. وی هم‌چنین پس از برشمردن چند خصوصیت که در عرف جامعه مختص مردان است و نسبت دادن آن خصوصیات به زنان، آن‌ها را بر مردان ترجیح می‌دهد. متنبی در مدح زنان صاحب نام عصر خود آن‌ها را از مردان برتر می‌داند. زنان هجو شده توسط متنبی، تا پایین‌ترین درجه انسانی سقوط کرده‌اند.

پی نوشت

- ۱ - وَ مَا التَّائِيْتُ لِاسْمِ الشَّمْسِ عَيْبٌ وَ لَا التَّذْكَيرُ فَخْرٌ لِلْهِلَالِ (چ/۱۰۰)
- ۲ - فَإِنْ تَكُنْ خُلِقْتُ أَنْثَى لَقَدْ خَلِقْتُ كَرِيمَةً غَيْرَ أَنْثَى الْعَقْلِ وَالْحَسَبِ (د/جلد ۱/۱۰۰)
- ۳ - وَ لَوْ كَانَ النِّسَاءُ كَمَنْ فَقَدْنَا لَفُضِّلْتُ النِّسَاءَ عَلَى الرِّجَالِ (چ/۱۰۰)
اگر زنان جهان همگی مانند فقیده ما باشند، آنان را بر مردان برتری بود. از ابیات فوق چنین بر می آید که شاعر مقام زن و جنس مؤنث را پایین تر از جنس مذکر می دانسته است (حسینی و همکار، ۱۳۸۹: ۵).
- ۴ - چه سر پوشیدگان مرد بودند که گوی نخوت از مردان ربودند (ک/۷۸۱)
- ۵ - به زاری به شمشیر زن گفت زن مرا نیز با جمله گردن بزن
مروت نبینم رهایی زبند به تنها و ، یارانم اندر کمند
همی گفت و گریان براحوال طی به سمع رسول آمد آواز وی
ببخشود آن قوم و دیگر عطا که هرگز نکرد اصل و گوهر خطا (ک/۲۴۲)
- ۶ - وَ رَبُّمَا وَ خَدَّتْ أَيْدِي الْمَطْيِ بَهَا عَلَى نَجِيحِ مِنَ الْفُرْسَانِ مَضْبُوبِ (د/جلد ۱/۱۶۰)
چه بسا شتران حرکت می دهند [زنان] را بر روی خون‌هایی که از سواران ریخته شده است و مرکب‌هایشان جز بر روی خون ریخته شده سواران حرکت نمی کرد.
تَبَيَّتْ بَهَا الْحَوَاضِينَ أَمِينَاتٍ وَ يَسَلَّمُ فِي مَسَالِكِهَا الْحَجِيحُ (د/جلد ۱/۲۳۳)
به راستی که آتش این جنگ در حالی است که زنان به واسطه آن از بردگی و اسارت در امان هستند و روز را به شب می‌رسانند و زائران نیز در راه‌های خودشان از تعرض [اهل روم] جان به سلامت به در می‌برند.
- ۷ - زهرة مردان نداری چون زنان در خانه باش و ر به میدان می‌روی از تیر باران برمگرد (ک/۴۵۰)
- ۸ - فَلَيْتَ صِمَاحِي صَمَّ قَبْلَ اسْتِمَاعِهِ بَهْتِكِ أَسَاتِيرِ الْمَحَارِمِ فِي الْأَسْرِ (ک/۷۰۶)
ای کاش پیش از آن‌ه پرده دری از پردگیان حرم را در اسارت می‌شنیدم، گوشم ناشنوا می‌شد.
- ۹ - پیدی ای‌ها الامیر الاریب لا شیءَ اَلا اِنْتِی غریب (د/جلد ۱/۱۰۲)
- ۱۰ - وَ لَوْ لَمْ تَكُونِي بِنْتُ أكرمِ وَالِدٍ لَكَانَ أَبَاكَ الصَّخْمَ كَوْنُكَ لِي أَمَا (د/جلد ۲/۴۵۶)
اگر پدرت (جده متنبی) بزرگ بود و تو دختر بزرگ و گرامی او نبودی پس تو برای من مادر هستی.

- لَئِنْ لَدَى يَوْمِ الشَّامِتِينَ يَوْمِهَا لَقَدْ وَكَّدْتُ مِنْى لِأَنْفِهِمْ رَغْمًا (د/جلد ۲/۴۵۷)
- هرگاه دشمنان از مرگ مادر بزرگم خوشحال شوند و شماتت کنند آن‌ها را در خاک ذلت و قهر و غضب می‌اندازم.
- ۱۱ - جوانی سر از رای مادر بتافت دل دردمندش به آذر بتافت
چو بی‌چاره شد پیش آورد مهد که ای سست مهر فراموش عهد
نه در مهد نیروی حالت نبود مگس راندن از خود مجالت نبود؟ (ک/۳۲۰)
- ۱۲ - گر مادر خویش دوست داری دشنام مده به مادر من (ک/۷۶۸)
- ۱۳ - أَشَدَّ بَعْرِيَّهَ عَنى عَيْدِى فَأَتَلَفَهُمْ وُ مَالِى أَتَلَفُوهُ (د/جلد ۲/۶۰۲)
- به سبب زنش (وردان) برده‌ام از من جدا شد زیرا او(وردان) آن‌ها را به فسق و فجور با زنش دعوت می‌کرد. او آن‌ها را به فسق فجور متهم و نابود کرد. آن‌ها مال و ثروتم را تباہ و به زن وردان انفاق کردند.
- ۱۴ - وَ كَيْفَ تَقْصُرُ عَنْ غَايِهِ وَ أَمَكَ مِنْ لَيْثِهَا مُشْبِلُ (د/جلد ۲/۶۸)
- چگونه هدفی را که برتر است و جایگاهی که از بخشش و بزرگواری است، طی می‌کنی حال آن که مادرت تو را از پدرت که شیر مرد است، بچه شیر زاده است.
- ۱۵ - آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد (ک/۴۱۲)
یار شنیدی که در وجود آمد آفتابی ز مادر و پدری (ک/۵۶۲)
- ۱۶ - وَ مَنْ لى يَوْمٍ مِثْلِ يَوْمٍ كَرِهْتُهُ قَرُبْتُ بِهِ عِنْدَ الْوَدَاعِ مِنَ الْبُعْدِ (د/جلد ۱/۴۰۱)
- چه کسی در روزی مانند روز جدایی که من از آن بیزار هستم، مال من است و من مثل آن روزی را که به او نزدیک شدم و خداحافظی در آن طولانی است و عاشقان به خاطر طولانی بودنش آرزوی وداع می‌کنند، آن را آرزو می‌کنم.
- ۱۷ - طَالُ بُكَائى عَلَى تَذَكُّرِهَا وَ طُلَّتْ حَتى كِلَاكُمَا وَاجِدُ (د/جلد ۱/۴۱۲)
- شب و گریه من به یاد آوردن او طولانی شد. ای شب طولانی شدی تا این‌که هر دو تایتان (شب و دوری) یکی شد.
- ۱۸ - گرم عذاب نمایی، به داغ و درد جدایی شکنجه صبرندارم، بریز خونم و رستی (ک/۵۵۲)
- ۱۹ - لَمَّا وَجَدْتُ دَوَاءَ دَائى عِنْدَهَا هَانَتْ عَلَى صِفَاتِ جَالِينُوسَا (د/جلد ۱/۵۲۵)
- وقتی داروی دردم را (وصال) نزد او (زن جوان مرفه) یافتم. صفات جالینوس را در کتاب پزشکی رها کردم.
بما بجفنيك من سحر صلي ديفا يهوى الحياة وأما إن صددت فلا (د/جلد ۲/۱۵۱)
- با سحر و جادوی چشمانت مرا بیمار گردان تا با وصال به تو، زندگی را دوست بدارم. ولی اگر از من روی برگردانی، زندگی را دوست نمی‌دارم و آن را نمی‌خواهم.
- ۲۰ - قَرُبَ الْمَرَاؤُ وَلَا مَرَاؤُ وَإِنَّمَا يَغْدُو الْجَنَانُ فَتَلْتَقَى وَ يَرُوحُ (د/جلد ۱/۲۳۲)

ای محبوب به راستی خانه تو به من نزدیک است ولی از ترس رقیبان هیچ دیداری میسر نمی‌شود و فقط دل است که هر بامداد به سوی تو می‌آید سپس با یکدیگر ملاقات می‌کنیم آنگاه دل شادمان می‌گردد.

۲۱ - دل دردمند ما را، که اسیر تست یارا
چشم از تو برنگیرم، ور می‌کشد رقیبم
به وصال مرهمی نه، چو به انتظارخستی (ک/۵۵۳)
مشتاق گل بسازد، با خوی باغبانان (ک/۵۲۸)

۲۲ - وَلَا رَأَيْتُ عَيُّونَ الْإِنْسِ تَدْرِكُهَا
فَهَلْ حَسَدَتْ عَلَيْهَا أَعْيُنَ الشُّهْبِ (د/جلد ۱/۱۰۱)

۲۳ - يَعْلَمَنَّ حِينَ تُحَيِّي حُسْنَ مِسْمِيهَا
همسالانش چون بر او سلام می‌کردند تبسم زیبایش را می‌دیدند ولی جز خدا کسی از سپیدی و صفای دهانش خبر نداشت.
وَجَاوُوا الصَّحْحَانَ بِلَا سُرُوجٍ
وَقَدْ سَقَطَ الْعِمَامَةُ وَالخِمَارُ
به این صحرا آمدند. بیش‌تر کالاهایشان را به خاطر سرعت در شکست دادن [دشمنان] انداختند و کالاهای را سبک کردند و
عمامه و روسری را در مکان جمع قرار دادند. عمامه، مال مردان بود و روسری از آن زنان. متنی حتی در رثای ممدوح خود
(خوله) حجاب را از امتیازات وی بر می‌شمرد:

قَدَكَانَ كُلُّ حِجَابٍ دُونَ رَوَيْتِهَا
فَمَا قَنِعَتْ لَهَا يَا أَرْضُ بِالْحُجْبِ
خوله با داشتن کامل‌ترین حجاب، از همه چشم‌ها پنهان بود ولی زمین به این حجاب‌ها قانع نگردیده، او را در حجاب خود
فروربرد (رضایی وهمکار، ۱۳۸۹: ۲۵۶).

۲۴ - بَيْضَاءُ يَمْنَعُهَا تَكَلَّمَ دَلُّهَا
آن زن جوان مرفه، با حیا بود و حیایش او را از تمایل به من باز می‌داشت و آرامش و بزرگواریش او را از صحبت کردن با
من منع می‌کرد.

جَمَحَ الزَّمَانُ فَلَا لَذِيذُ خَالِصٍ
مِمَّا يَشُوبُ وَلَا سُرُورٌ كَامِلٌ (د/جلد ۲/۲۳۲)
دیدن زن با حیا و باحجاب در سرابرده، به خاطر هیبت و شکوهش به مانند جمع‌آوری افسار همه شترانی که آهسته راه
می‌روند، سخت است.

۲۵ - چو در روی بیگانه خندید زن
گریز از کفش در دهان نهنگ
دگر مرد گو لاف مردی مزن
که مردن به از زندگانی به ننگ
چو بیگانگان چشم زن کور باد

۲۶ - چو مستور باشد زن و خوب روی
بیوشانش از چشم بیگانه روی
به دیدار او در بهشت است شوی (ک/۳۱۱)
وگر نشنود، چه زن آن‌گه چه شوی (ک/۳۱۲)

- ۲۷ - حَصَانٌ مِثْلُ مَاءِ الْمُزْنِ فِيهِ
در این سر، بانویی پاک هم چون آب باران و رازدار و راست‌گفتار است.
كَتَمُوا السِّرَّ صَادِقُهُ الْمَقَالِ (ج/۹۹)
- ۲۸ - زنی را که جهلست و ناراستی
بلا بر سر خود نه زن، خواستی (ک/۳۱۲)
- ۲۹ - و إِنْ عَشِقَتْ كَانَتْ أَشَدَّ صَبَابَةً
وَأِنْ فَرَكَتْ فَازْهَبُ فَمَا فِرْكَهَا قَصْدُ (د/جلد۱/۳۵۳)
زنان اگر دوست بدارند پس عشق آن‌ها از مردان زیادت‌تر است و زمانی که دشمنی بورزند همین طور دشمنی آن‌ها بیش‌تر از مردان است.
- ۳۰ - إِنْ حَقَّدْتَ لَمْ يَبْقَ فِي قَلْبِهَا رِضَى
وَأِنْ رَضِيَتْ لَمْ يَبْقَ فِي قَلْبِهَا حِقْدُ (د/جلد۱/۳۵۳)
اگر زنان کینه بورزند. در قلبشان رضایت باقی نمی‌ماند و اگر خوشنود باشند، در قلبشان دشمنی باقی نمی‌ماند.
- ۳۱ - زن و مرد با هم چنان دوست‌سند
که گویی دو مغز و یکی پوست‌سند... (ک/۲۵۵)
- ۳۲ - وَ لِمِثْلِ وَصْلِكَ أَنْ يَكُونَ مُمْنَعًا
وَلِمِثْلِ نَيْلِكَ أَنْ يَكُونَ خَسِيصًا (د/جلد۱/۵۲۴)
شایسته نیست که بخیل و مانع کسی باشی که می‌خواهد به تو برسد و برای کسی که تو را دوست دارد، خسیس باشی.
- ۳۳ - یک روز عنایت کن و تیری به من انداز
گر راه بگردانی و گر روی بپوشی
باشد که تفرج بکنم دست و کمانت (ک/۴۱۳)
من می‌نگرم گوشه چشم نگرانت (ک/۴۱۳)
- ۳۴ - كَذَلِكَ أَخْلَاقُ النِّسَاءِ وَ رُبَّمَا
يَضِلُّ بِهَا الْهَادِي وَيَخْفَى بِهَا الرَّشْدُ (د/جلد۱/۳۵۳)
- ۳۵ - إِذَا غَدَرْتَ حَسَنًا وَقَتَّ بَعْدَهَا
فَمِنْ عَهْدِهَا أَنْ لَا يَدُومَ لَهَا عَهْدُ (د/جلد۱/۳۵۳)
زمانی که زنان زیباروی، بی‌وفایی کنند خصلت‌های نیکشان باز نگردد، زیرا عادت آن‌ها بی‌وفایی است و زمانی که بی‌وفایی کنند، به عهد خودشان وفا کرده‌اند زیرا آن‌ها بربیک عهد و پیمان باقی نمی‌مانند و وفایشان، بی‌وفایی است.
- ۳۶ - مردی که ز شمشیر جفا روی بتابد
مرد و زن گر به جفا کردن من برخیزند
دیدی که وفا به جا نیاوردی
در کوی وفا مخوانش که زنست آن (ک/۵۲۴)
گر بگردم ز وفای تو نه مردم که زنم (ک/۵۱۰)
رفتگی و خلاف دوستی کردی (ک/۵۵۶)
- ۳۷ - فَذِي الدَّارِ أَخُونٌ مِنْ مُؤَمِّسٍ
این دنیا از زن زناکار، خائن‌تر و از دام و بندهای شکارچی نیز حيله‌گتر است.
شَيْمُ الْغَائِيَاتِ فِيهَا فَمَا أَذْ
ری لَذَا أَنْتَ اسْمُهَا النَّاسُ أَمْ لَا (د/جلد۲/۱۲۲)
خلق و خوی دنیا به عهد و پیمان به مانند خلق و خوی زنان جوان بسیار زیبا است.
- ۳۸ - قَلُّوا كَأَنَّ مَا بِي مِنْ حَبِيبٍ مُقْتَعٍ
عَدَرْتُ وَ لَكِنْ مِنْ حَبِيبٍ مَعَمِّمٍ (د/جلد۲/۴۸۲)

اگر کسی که از او به خاطر مکر و حیله بر من شکایت می‌کنم، زن باشد، عذر او را می‌پذیرم. زیرا خلق و خوی زنان مکر و حیله است، ولی مردان مهتر و بزرگ قوم هستند و زنان بزرگ قوم نمی‌شوند.

۳۹ - دل اندر دل‌آرام دنیا میند
عروس ملک نکو روی دخترست و لیک
که نشست با کس که دل برنکند (ک/۳۳۶)
وفا نمی کند این سست مهر با داماد (ک/۷۰۱)

۴۰ - در هیچ زمانه‌ای نزادست
هم‌چنان پیر نیست مادر دهر
مادر به جمال چون تو فرزند (ک/۲۲۱)
که بیاورد چون تو فرزندی (ک/۲۲۰)
حسرت مادر گیتی همه وقت این بودست
که بزاید چو تو فرزند مبارک مولود (ک/۶۶۲)

۴۱ - أَيْنَ الْمَعِيْزِ مِنَ الْأَرَامِ نَاطِرَةً
وغير ناظره فی الحُسن والطَّيِّبِ (د/جلد ۱/۱۶۶)
المعيز: گله بزها، منظور زنان زشتی که آرایش کرده‌اند.

۴۲ - وَرُبُّ قُبْحٍ وَجِلِّيْ يُقَالُ
أَحْسَنُ مِنْهَا الْحُسْنُ فِي الْمِعْطَالِ (د/جلد ۲/۲۹۴)

۴۳ - یکی پیر درویش در خاک کیش
چه خوش گفت با همسر زشت خویش
چو دست قضا زشت رویت سرشت
میندای گلگونه بر روی زشت
که حاصل کند نیکبختی به زور؟
به سرمه که بینا کند چشم کور (ک/۲۸۸)
زشت باشد دبیقی و دیبا
که بود برعروس نازیبیا (ک/۸۶)

۴۴ - وَ لَوْ بَدَتْ لِأَتَاهْتَهُمْ فَحَجَّجَهَا
صَوْنٌ عُقُولَهُمْ مِنْ لِحْظِهَا صَانَا (د/جلد ۲/۵۵۹)
اگر این محبوبه زیبا برای آن‌ها آشکار شود، حیرت زده می‌شوند و اما او را پنهان کرده است تا عقل‌هایشان را از دیدن او حفظ کند.

۴۵ - وَمَنْ خَبَرَ الْعَوَانِي فَالْعَوَانِي
ضِيَاءٌ فِي بَوَاطِنِهِ ظَلَامٌ (د/جلد ۲/۴۲۶)
و هر کس زنان زیبای بی‌نیاز از زیورات را آزمایش کرده باشد پس آن‌ها در ظاهر روشن ولی در باطن تاریک هستند. زیرا آن‌ها هر کس را که به آن‌ها میل و علاقه دارد، خسته می‌کنند.

۴۶ - وَ جَارَتْ فِي الْحُكُومَةِ ثُمَّ أُبْدِتْ
لَنَا مِنْ حُسْنِ قَامَتِهَا اِعْتِدَالًا (د/جلد ۲/۲۰۵)
آن محبوبه از حضور در دستگاه حکومتی روی گرداند، سپس برای ما زیبایی قامتِ اعتدالش را نشان داد.

۴۷ - زَوَّدِينَا مِنْ حَسَنِ وَجْهِكَ مَا دَا
مَ فَحَسْنُ الْوُجُوهِ حَالُ تَحُولٍ (د/جلد ۲/۱۳۸)
از زیبایی رخسارت بدون این که روی برگردانی به ما توشه‌ای بده و ما را با نگاه کردن به آن بدون این که ناامید سازی، بهره‌مند ساز زیرا زیبایی چهره‌ها همیشگی نیست و دگرگون شده و از بین می‌رود.

۴۸ - سَتَرْتُكَ الْجِجَالَ عَنْهَا وَلَكِنَّ بَكَ مِنْهَا مِنَ اللَّمَى تَقْبِيلٌ (د/جلد ۱۳۹/۲)
 حجله (خانه عروس) تو را از این دختران جوانی که رنگ رخسارم را تغییر می‌دادند، مخفی کرد و تو لبانت را سبزه کرده بودی گویی آن (رنگ سبزه) بر لبانت مانند بوسه بود.

۴۹ - مَا أَسَارَتْ فِي الْقَعْبِ مِنْ لَبَنِ تَرَكَتَهُ وَهُوَ الْمِسْكُ وَالْعَسَلُ (د/جلد ۲۷۴/۲)
 آن چه زن بادیه نشین از نوشیدنی‌اش باقی گذاشت، خوشبو و شیرین بود (آب دهان او مانند عسل شیرین و مانند مشک خوشبو بود).

۵۰ - وَ يَبْسُمْنَ عَنْ دُرِّ تَقْلَدْنَ مِثْلَهُ كَأَنَّ التَّرَاقِي وَشَحَّتْ بِالْمَبَاسِمِ (د/جلد ۴۶۱/۲)
 زنان زیبا با دندان‌های سفیدشان که به مانند دُر در گردن‌بند بر گردنشان آویزان بود، می‌خندیدند گویا زمان مرگ آن‌ها با دندان‌های سفیدشان آراسته شده بود.

۵۱ - ذُرَاعَاهَا عَدْوًا دُمَلَجِيهَا بَطْنٌ ضَجِيغُهَا الزَّنْدُ الضَّجِيغَا (د/جلد ۵۷۸/۱)
 دو ساق دست این زن (مرفه) به خاطر بزرگی و سختی‌شان، دشمن دو دست‌بند هستند که به خاطر درشتیشان نزدیک بود دست‌بندها را بشکند. پس زمانی که این زن نزد کسی بخوابد و ساق دستش را باز کند به خاطر چاقی ساق‌هایش گمان کنند که آن خوابگاهی برای اوست.

۵۲ - سَارِبَانَا يَكُ نَظَرُ دَرِ رُؤْيِ أَنْ زَيْبَا نِغَارٍ گَرِ بَجَانِي مِي دَهْدِ اَيْنِكُ خَرِيْدَارِ اَمْدَسْتِ (ک/۳۸۲)

۵۳ - اَفْرِيْنَ خُدَايَ بَرِ جَانَتِ شَيْرِيْنَ تَرِ اَزِ اَيْنِ لَبِ نَشِيْدِمِ كِهْ سَخْنِ كَفْتِ
 که چه شیرین لب است و دندان‌ت (ک/۴۱۲)
 تو خود شکری یا عسل‌ت آب دهانت (ک/۴۱۳)

۵۴ - چنين قيامت و قامت ندیده‌ام همه عمر تو سرو یا بدنی شمس یا بناگوشی (ک/۵۷۵)

۵۵ - چون تو بتی بگذرد، سرو قد سیم ساق هر که در او ننگرد، مرده بود یا ضریر (ک/۴۷۱)

۵۶ - لَعَيْنِيكَ مَا يَلْقَى الْفُؤَادَ وَ مَا لَقِيَ لِلْحَبِّ مَا لَمْ يَبْقَ مَنِيَّ وَ مَا بَقِيَ (د/جلد ۶۲۵/۱)

۵۷ - وَ مَا كُنْتُ مَمَّنْ يَدْخُلُ الْعِشْقُ قَلْبَهُ مِنْ اَزْ كَسَانِي نَبُودِمِ كِهْ بِهْ لَهْوَ وَ لَعْبِ وَ عِشْقِ بَازِي بَا زَنَانِ بِيْرْدَازِدِ وَ عَاشِقِ اَن‌هَآ شُودِ. اَمَا پَلَك‌هَآيِ چِشْمَانِ تُو بَرَايِ كَسِي كِهْ اَن‌رَا بِيْبِنْدِ، بَسِيَارِ فِتْنَهْ اَنْگِيْزِنْدِ وَ هَرِ كَسِي كِهْ اَن‌هَآ رَا بِيْبِنْدِ، عَاشِقِ مِي شُودِ. وِي هَم‌چِنِيْنَ چِشْمِ زِيَارُويَانِ رَا اَسِيْرَكُنْدَهْ دَلِ وَ جَگَرِ مِي دَانْدِ (رضایی و همکار، ۱۳۸۹: ۳۷۵).

۵۸ - پری پیکر بتی کز سحر چشمش دو چشم مست تو کز خواب صبح برخیزند نیامد خواب در چشمان من دوش (ک/۴۸۲)
 هزار فتنه به هر گوشه‌ای برانگیزند (ک/۴۴۳)

- ۵۹ - مَا نَفَضَتْ فِي يَدِي غَدَائِرُهَا
گیسوان زن زیبا بسیار خوشبو بود که در دستانم تکان می‌خورد و بوی خوش از آن‌ها بلند می‌شد و به هنگام صحبت کردن از دهانش بوی خوش شراب به مشام می‌رسید.
- ۶۰ - مَسْرَةٌ فِي قُلُوبِ الطَّيِّبِ مَقْرُفُهَا
وحسره فی قلوب البیض والیلب (ت/۲۱۹)
- ۶۱ - وَغَرِيبُ الْعَقَائِصِ مُرْسَلَاتٍ
يَطْلُنُ كَلِيلَةَ الدِّيْفِ الْوَحِيدِ (ک/۷۱۰)
- ۶۲ - إِذَا مَاسَتْ رَأَيْتَ لَهَا ارْتِجَاجًا
آن زن مرفه، هنگامی که با ناز و کرشمه راه می‌رفت بدنش می‌لرزید و آشفته می‌شد تا این که اگر دو آستین مچ دستش نبود، نزدیک بود، لباسش از بدنش بیرون بیاید.
- ۶۳ - بَه نَازٍ إِنْ بَخْرَامِي جِهَانَ خَرَابٍ كُنِي
به خون خسته اگر تشنه‌ای هلا ای دوست (ک/۳۹۷)، ناز صفت سرو است.
- ۶۴ - مَا ضَاقَ قَبْلَكَ خَلْخَالٌ عَلَى رَشَاءٍ
و لا سَمِعْتُ بِدِيَاغٍ عَلَى كُنْسٍ (د/جلد ۱/۵۱۸)
- تو در زیبایی به مانند آهویی. آهویی که زیبا و باریک اندام است و به خاطر شرم و حیا خلخال و کجاوهات با پارچه ابریشمی پوشیده شده است و از کسی نشنیدیم که خانه آهو با پارچه ابریشمی پوشیده باشد.
- ۶۵ - پندارم آهوان تتراند مشک ریز
کمند سعدی اگر شیر شرزه صید کند
- ۶۶ - وَاسْتَقْبَلَتْ قَمَرَ السَّمَاءِ بَوَجْهِهَا
فَأَرْتَنِي الْقَمَرَيْنِ فِي وَقْتِ مَمَّا (د/جلد ۱/۵۸۵)
- چهره اودر زیبایی و درخشش به مانند چهره خورشید و ماه است که هر دو در یک زمان به استقبال او می‌آیند.
- و ما حاجة الأظعان خولك في الدُّجَى
إِلَى قَمَرٍ مَا وَاجِدُ لَكَ عَادِمَةٌ (د/جلد ۲/۳۰۱)

با وجود تو، قوم مسافر در تاریکی شب نیاز به نور ماه ندارد و هر کسی تو را ببیند، روشنایی ماه را از دست نمی‌دهد.

۶۷ - جهان شبست و تو خورشید عالم آرایی
صباح مقبل آن کز درش تو باز آیی (ک/۵۴۶)
روی بپوش ای قمر خانگی
تا نکشد عقل به دیوانگی (ک/۵۷۷)

۶۸ - سَفَاكٍ وَ حَيَانَا بِكَ اللّٰهَ اِنَّمَا
على العيس نَوْرٌ وَ الخدورُ كَمَائِمَةٌ (د/جلد ۳۰۱/۲)

۶۹ - دوستان گویند سعدی خیمه در گلزار زن
من ای گل دوست می‌دارم تو را کز بوی مشکینت
من گلی را دوست می‌دارم که در گلزار نیست (ک/۴۰۳)
چنان مستم که گویی بوی یار مهربان آید (ک/۴۶۳)

۷۰ - ما أَوْجُهُ الحَضْرَ المُسْتَحْسَنَاتُ بِهِ
كأَوْجُهُ البَدَوِيَّاتِ الرَّعَابِيْبِ (د/جلد ۱۶۵/۱)
چهره‌های زیبای زنان شهر (عاریتی) به زیبایی و سپیدرویی و خوش صورتی و فریبهی زنان صحرا نشین نمی‌باشد.

۷۱ - حُسْنُ الحَضَارَةِ مَجْلُوبٌ بَطْرِيْبَةٍ
وَفِي البَدَاوَةِ حُسْنٌ غَيْرُ مَجْلُوبٍ (د/جلد ۱۶۶/۱)

۷۲ - زن خوب خوش‌خوی آراسته
در او دم چو غنچه دمی از وفا
چه ماند به نادان نوحاسته
که از خنده افتد چو گل در قفا (ک/۳۰۴)

۷۳ - چو هم‌چون زنان حله بر تن کنم
به مردی کجا دفع دشمن کنم (ک/۲۰۳)

منابع

آذرنوش، آذرتاش و همکار. (۱۳۸۸). «زنان در جنگ‌ها». مجله پژوهش زنان، دوره ۱ شماره ۱، پاییز ۱۳۸۸، صص ۷۵-۹۷.

آربری، ای، جی. (۱۳۸۴). چکامه‌های متنبی. ترجمه: موسی اسوار، تهران: انتشارات هرمس. چاپ اول.

حسینی، طیبه سادات و همکار. (۱۳۸۹). «نگاهی به تصویر زن در شعر شاعران عرب معاصر». فصلنامه تخصصی طهورا، سال سوم، شماره دهم بهار ۱۳۸۹، صص ۱۶۸-۱۴۳.

رضایی هفتادری، غلامعباس و همکار. (۱۳۸۹). شرح گزیده دیوان متنبی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چاپ سوم.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۶). با کاروان حله. تهران: انتشارات علمی.

ستاری، جلال. (۱۳۷۵). سیمای زن در فرهنگ ایران. تهران، نشر مرکز.

سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۳). بوستان. تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. چاپ دوم.

-----، (۱۳۵۷)، کلیات سعدی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات ناهید.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰). **سیرغزل در شعر فارسی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوس.
العکبری، ابی‌البقاء. (۱۹۹۷). **دیوان ابی‌الطیب المتنبی**. ج ۱ و ۲. لبنان، بیروت: انتشارات دارالقلم، الطبعة الاولى.
منوچهریان، علیرضا. (۱۳۸۲). **ترجمه و تحلیل دیوان متنبی از شرح برقوقی**. جلد ۱، ناشر نور علم.
هدایت‌خواه، ستار. (۱۳۷۴). **زیور عفاف**. چاپ اول، ناشر: معاونت پرورشی اداره کل آموزش و پرورش خراسان.

Archive of SID